

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آو ساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی

ماه و خورشید در شعر خاقانی

دکتر پروین دخت مشهور*

چکیده

«ماه» و «خورشید» از دیرباز در شعر و ادب فارسی، جایگاهی مهم و والا داشته‌اند و کمتر شاعر پارسی‌گویی است که در بیان احساس و توصیفات شاعرانه خویش، از این دو شاهد آسمانی بهره‌نجنسته باشد. در میان خیل شاعران پارسی‌سرا، دمخوری خاقانی، شاعر سرشناس «صبح»، با صورتهای فلکی - و بیش از همه با ماه و خورشید - زبانزد سخن‌شناسان است. ذهن چالشگر و اندیشه‌خیالپرداز او، به همراه اشرافش بر علوم زمان - از جمله نجوم - موجب و مایه آفرینش استعارات، تشبیهات و تصویرهای بدیع و بکر می‌گردد.

در این مقاله، نگارنده پس از پرداختن به پیشینه اساطیری و باز گفتن برخی باورهای آیینی و فرهنگی ایرانیان و نیز اشاره به پاره‌ای اعتقادات اقوام دیگر در مورد «ماه» و «خورشید»، ردّ و نشان آنها را در اندیشه و شعر خاقانی جستجو کرده است. پیداست که نگارنده در این بررسی و نیز هنگام بیان دیدگاههای شاعرانه و تصویرهای ذهنی شاعر نسبت به این دو صورت فلکی، به سروده‌های خود او استناد جسته و سخن خود شاعر را گواه ادعا و استنباط خویش قرار داده است.

واژه‌های کلیدی

خاقانی، ماه، خورشید، آفتاب.

* استاد دانشگاه آزاد نیشابور

ماه «مه، قمر»

ماه نزدیکترین و مانوس ترین سیاره به زمین و ساکنان آن است و بعد از خورشید، بیش از همه اجرام آسمانی، بر زندگی، تفکر و خیالپردازی انسان، تأثیر گذاشته است. از لحاظ نجومی «قمر» سیاره تابع زمین است. مدت زمان حرکت وضعی آن؛ یعنی $\frac{1}{3}$ روز و بنابراین همواره یک طرف ماه به سوی زمین است.

ماه در اساطیر کهن ایران نقش مهم و برجسته‌ای دارد. در آیین زردشتی، ماه، پاسدار ستوران است و روز دوازدهم هر ماه شمسی، به نام او «ماه روز» نامیده شده است. «در بسیاری از نقاط ایران و بخصوص در نظر عامه، خورشید و ماه، زن و مردند و دلدادۀ یکدیگر. لگه‌های چهره ماه، اثر دست خورشید است که از روی حسادت، دست گل‌آلود خود را بر صورت او کشیده است. قدما معتقد بودند که نور ماه، جامۀ کتان را سوراخ می‌کند و همچنین چون دیوانه چشمش به ماه افتد، آشفتنگی‌اش افزونتر می‌شود». (نعت نامه دهخدا، ذیل واژه ماه)

در میان دیگر اقوام کهن نیز به ماه - چون خورشید - توجه ویژه‌ای شده است. هندیان نصف هر ماه را روزه می‌گرفتند و بعد از طلوع ماه، طعام و شیر خالص می‌خوردند و در این حالت به ماه نگر بسته، حوایج خود را از او می‌خواستند و در حضور بت ماه، به رقص و آواز مشغول می‌شدند. ماه در نجوم یونان باستان، به دو قسمت: «تحت فلک ماه» و «فوق فلک ماه» تقسیم شده است و در نجوم پهلوی سی روز از برج را «ماه» می‌گفته‌اند. در فکر و شعر خاقانی، «ماه» - چون خورشید - پر کاربرد و زیبایی آفرین است.

شاعر آسمان‌نگر، گر چه ماه را در ترکیبهای مختلف چون «ماه چهارده»، «ماه چارهفته»، «ماه مزور»، «ماه مقنن» و... به کار برده، اما توصیفات و تشبیهات تحسین برانگیزش از «هلال ماه» گویای توجه ویژه و کشش درونی او به این نمود خیال‌انگیز و زودگذر عروس آسمان است. شاید راز این جاذبه در پیدایی و پنهانی «ماه نو» است که خاقانی را شیفته و مشتاق آن کرده؛ چه رسم شیدایی بر این است که هر چه مطلوب و معشوق کمتر در دسترس و دیدرس باشد، شوق و تمنای عاشق افزونتر می‌شود. حافظ هم فرموده است:

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو بیست

(دیوان حافظ، ۲۲)

جستجوی مشتاقانه و همه‌گیر «هلال ماه نو» در شب اول شوال، که نشانه به سر رسیدن ماه روزه و اعلام عید است، می‌تواند دلیل محتمل دیگری بر توجه شاعر، به این صورت ویژه ماه

باشد؛ بخصوص که در اغلب موارد «ماه نو» و «هلال» را به گونه‌ای با «عید» پیوند می‌دهد. در بیت زیر، «هلال ماه» را به «ع» عید تشبیه می‌کند:

داغی است بر جبین سپهر از سه حرف عید ماه نو، ابتدای سه حرفست، بنگرش
(دیوان، ۱۳۶۸، ۲۲۱)

در بیت دیگر، ارتباط «ماه نو» و شب عید را چنین تصویر می‌کند:

ماه نو دیدی و در روی مه نو، شب عید لعل می با قدح سیم بر آمیخته‌اند
(دیوان، ۱۱۶)

در بیت زیر، ضمن حفظ پیوند «هلال عید» خم گیسوی یار را به «هلال ماه نو» تشبیه نموده، برآمدن آن را برای جان شیفته عاشق، نشانه آمدن عید می‌داند:

طره منشان، کز هلال عید جان بر ساختند طیره منشین، کز جملات عشق لشکر ساختند
(دیوان، ۱۱۶)

در جای دیگر، «ماه نو» را در شب عید، «طراز گردون» می‌نامد:

مه طرازیست به دست چپ گردون شب عید نقش آن گویی از شوشتر آمیخته‌اند
(دیوان، ۱۱۸)

خاقانی در سروده‌ای بسیار زیبا و پر تصویر، «هلال ماه» را به «نیمه جام جم»، «طغرای سلطان عید»، «شاخ گوزن»، «طاس پرچم»، «عین عید»، «ابروی زال زر» و «منقار طاووس» مانند کرده:

عید است و پیش از صبحدم، مژده به خمار آمده عید آمد از خلد برین، شد شحنه روی زمین
کرده در آن خرم فضا، صید گوزنان چندجا پرچم ز شب پرداخته، مه، طاس پرچم ساخته
بر چرخ بگشاده کمین، داغش نهاده بر سرین عید همایون فر نگر، سیمرخ زرین پرنگر
گیتی ز گرد لشکرش، طاووس بسته زیورش بر چرخ دوش از جام جم، یک نیمه دیدار آمده
هان! ماه نو، طغراش بین، کامروز در کار آمده شاخ گوزن اندر هوا، آنک نگونسار آمده
بیرق ز صبح افروخته، روزش سپهدار آمده ها! عین عید آنک بین بر چرخ دوار آمده
ابروی زال زرنگر، بالای کهسار آمده در شرق رنگین شهپرش، در غرب منقار آمده
(دیوان، ۳۸۸)

منظره نشان دادن «ماه نو» با سر انگشت، که رسمی دیرین و متداول در شب عید رمضان بوده- و هنوز در روستاهای کشورمان رایج است- خاقانی را بر آن داشته که «ماه» را «نون» و «انگشت» را «قلم» تصویر کند:

ماه و سرانگشت خلق، این چو قلم، آن چو نون خلق چو طفلان نو، شاد به نون و القلم
(دیوان، ۲۶)

آمیختن «نون و القلم» را با «ماه نو» در جای دیگر، چنین می بینیم:
چرخ را نثره نون و القلم است از مه نو کان همه سرخی در باختر آمیخته اند
(دیوان، ۱۱۸)

هنگام روی آوردن به مدح، «عید» را، غلامی حلقه به گوش معرفی می کند که در خدمت
ممدوحش، خاکساری می نماید و پیداست که حلقه غلامی عید، «هلال ماه نو» است:
عید از هلال حلقه بگوش آمدست از آنک بر بندگی شاه نوشتند محضرش
(دیوان، ۱۲۶)

شاعر حساس و نازکدل شروان، در هنگامه هجوم غمها، نه تنها زیبایی ماه را باور ندارد، بلکه
آن را نشتی خون ریز می بیند که شفق خونین را در طشت آسمان جای داده است:
نیشتر، ماه نو و خون، شفق و طشت، فلک طشت و خون را به هم از نیشتر آمیخته اند
(دیوان، ۱۱۸)

«طاس سیمایی مه» و «پرچم شب» و یافتن شباهت بین آن دو و «طاس زرین» و «می
آتشین»، از دیگر خلاقیت‌های ذهنی خاقانی است:
طاس سیمایی مه بافته بر پرچم شب طاس زر با می آتش گهر آمیخته اند
(دیوان، ۱۱۷)

در همین سروده، به قرینه سازی «ماه نو در شفق» و جام سیمین و شراب ارغوانی پرداخته،
تصویر را به گونه ای می نگارد که خواننده، هم به شباهت «ماه نو» و «جام»، از یک سو و «شفق
سرخ» و «شراب» از سوی دیگر پی می برد و در عین حال، به همزمانی این دو صحنه
می اندیشد. عاشق باده نوش، در غروب سرخ رنگ اول ماه، بر بساط میگساری، در آن واحد، دو
چشم انداز را شاهد است:

ماه نو در شفق و ماه و شفقشان می و جام با دو ماه و دوشفق، یک نظر آمیخته اند
(دیوان، ۱۱۷)

در بیتی دیگر و از نظرگاهی دیگر، «ماه نو» را در باریکی، با «لب یار» و «رشته جانش»
یکسان می بیند:

ماه نو دیدی، لب ت بین، رشته جانم نگر کاین سه را از بس که باریکند، همبر ساختند
(دیوان، ۱۲)

یافتن شباهت بین «بر آمدن صبح از کوه» و «بر آمدن ماه نخست از چاه» و نیز تشبیه «پیدایی ماه در صبح» به «پیدایی دم ماهی از آب»، حکایت از گستره خیالپردازی شگفت‌انگیز خاقانی و بیانگر زلالی و شفافیت ذهن وی است که همواره به مظاهر پاکی، سپیدی و روشنایی پیوند خورده است:

صبح بر آمد زکوه، چون مه نخست زچاه ماه بر آمد به صبح، چون دم ماهی ز آب
(دیوان، ۴۱)

در جای دیگر، «ماه نخست» را، پدیده‌ای ساختگی و مزور برای اقران حسود و ناموافق خود، به کار برده، تلویحاً خویش را «ماه راستین» می‌داند. او در این مفاخره خود را فروزنده آسمان ادب و شمع جمع می‌خواند:

چون ماه نخشبنده مزور از آن، چو من انجم فروز گنبد هر انجمن نیند
(دیوان، ۱۷۴)

پرورش شاعر در دامان مادر ترسای و نو مسلمان، موجب آشنایی و الفتش با اصطلاحات و باورهای ترسایان گشته و جای پای این انس و آشنایی برجان نشسته، در جای جای دیوانش، قابل ردگیری است. «ماه نو» را چون «نیمه قنديل عیسی» و «حلقه‌های موج دجله» را چون «زنجیر مطران» دیدن، نمونه‌های جالب بر توجهِش به نمادهای مسیحیت و گرده زدن آنها به «هلال ماه» است:

ماه نو را نیمه قنديل عیسی یافته دجله را پر حلقه زنجیر مطران دیده‌اند
(دیوان، ۲۱۵)

سلطه و اشراف شاعر به باورهای مردمی، ذهن وقادش را به یافتن شباهت بین «ماه نو» و «نعل در آتش نهاده» سوق می‌دهد:

گفتی که نعل بود در آتش نهاده، ماه مشهور شد، چو شد، زن دود افکن از سرش

گذر بی‌امان عمر و ناپایدار زندگی و جوانی، در نظر خاقانی، به کاهش تدریجی، «ماه کامل» یا «ماه دو هفته» می‌ماند:

عمر بکاهد چو زود دو هفته گذشت عمر را جز به مه مثل منهد
(دیوان، ۱۷۱)

بعد از توجه مکرر به «ماه نو» و «هلال ماه»، گاهی هم به قرص کامل ماه، نگریسته و آن را چنان که می‌خواست، در شعرش عرضه نموده است. در چشم خاقانی، «آسمان کبود»، «خوانی

گسترده» برای «هروان شب» است. در این خوان تیره و ظلمانی، «قرص ماه»، «قرص نان» و اختران درخشان، «نان ریزه»هایی هستند که شبروان را به خویش می‌خوانند.
چرخ سیاه کاسه، خوان ساخت شبروان را نان سپید او، نان ریزه هاش، اختر
(دیوان، ۱۸۶)

خورشید

«هور»، «خور»، «شید»، «آفتاب»، «مهر» و «شمس» نامهای دیگر خورشید است. در هیأت قدیم، خورشید سیاره‌ای است که بر گرد مرکز عالم و زمین می‌چرخد و در هیأت جدید، جسم مرکزی منظومه شمسی و از نظر دسته بندی، خورشید از نوع ستاره می‌باشد. «نقطه اوج خورشید را «رأس السرطان» و نقطه حضيض آن را «رأس الجدی» گویند. خانه آفتاب، برج اسد و قوت او در آنجاست (یاحقی، ۱۳۷۵، ۱۸۵).

خورشید نام یکی از ایزدان مزدیسناست که در بخشهای اوستا از آن سخن رفته است و فرشته فروغ و روشنایی مهر و با صفت «تیز اسب» معرفی شده است. چنانکه از اوستا برمی‌آید، خورشید غیر از مهر است، ولی از قدیم این دو با هم مشتبه و خورشید با فروغ مقدس آن، جاودانی شمرده شده است.... در تاریخ کهن ایران نیز خورشید از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردار بوده است. در اعیاد، گردونه خورشید را می‌گرداندند. کوروش لشکریان خود را به عادت قدیم، پس از برآمدن خورشید حرکت می‌داد... .

خورشید در منابع کهن، علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت بالای چادر شاهی و حتی بر روی درفش شاهان قراردادشته است... در اسلام هم، خورشید در شمار مظهرات است و سوره نود و یکم قرآن، به نام «الشمس» موسوم و با سوگند به آن آغاز شده است. در شعر فارسی، خورشید مظهر قدرت، عظمت، بلند مرتبگی، درخشندگی، زیبایی، گرمادهی، سخاوت و خیر و برکت است.

خاقانی «شاعر صبح» است و «شاعر آفتاب» و گستره کاربردش از خورشید حیرت انگیز و بی‌همتاست. یکی از موارد جالب و نظرگیرش از به کارگیری خورشید و آفتاب، قصیده‌ای در مدح قزل ارسلان، فرمانروای آذربایجان است. این قصیده با ردیف «آفتاب» و با مطلع:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب یک بنده تو ماه سزد، دیگر آفتاب
(دیوان، ۳۸)

سروده شده و گویای توجه فوق العاده‌اش به خورشید و آفتاب و گواهی است بر قدرت تحسین آفرینش در کشف شباهتها و آفرینش صحنه‌ها و تصویرهای بدیع. علاوه براین، او

درسراسر دیوانش، ترکیبات وصفی و کنایه‌ای فراوان از «آفتاب» و «خورشید»، ساخته و به کار برده است. از جمله:

- **خورشید اسدوار:** برج اسد، خانه خورشید است و قوت او در این خانه است. شاعر، ممدوحش را «خورشید اسدوار» می‌خواند تا نهایت قوت، دلیری و درخشندگی او را بنمایاند:

خورشید اسدوار یابم بهرام زحل سنان بیبم
(دیوان، ۲۶۸)

- **رومی زن رعنا:** روشنایی و زیبایی خورشید، خیره کننده و هوش رباست و خاقانی او را «رومی زن رعنا» می‌نامد تا سپیدی، درخشندگی و رعنائی زیبارویان را، یکجا و یکباره عرضه نماید:

گرچه زان آینه، خاتون عرب را نگرد در پس آینه، رومی زن رعنا بیند
(دیوان، ۹۵)

- **شاه اختران:** خورشید شاه ستارگان و سلطان بلامنازع آسمان است:

تا غبار از چتر شاه اختران افشاندند فرش سلطانش در برتر مکان افشاندند
(دیوان، ۱۰۷)

- و نیز

موکب شاه اختران، رفت به کاخ مشتری شش مهبه داده ده مهش، قصر دوازده مهی
(دیوان، ۴۲۲)

- **دست موسی:** تشبیه خورشید و آفتاب به «دست موسی»، بر سپیدی، درخشندگی و عظمت معجز آسای خورشید تأکید کرده، به هبوط خورشید در میزان هم نظر دارد:

برآرد ز جیب فلک دست موسی زر سامری نقد میزان نماید
(دیوان، ۱۳۰)

- و در ادامه بیت فوق، دو بیت دیگر می‌آورد که باز هم به هبوط خورشید در میزان و نیز در فلک چهارم بودنش و همچنین به همخانگی اش با عیسی، اشاره می‌کند:

نه خورشید همخانه عیسی آمد چه معنی که معلول میزان نماید

فلک طفل خویی است کاند ترارزو زخورشید نارنج گیلان نماید
(دیوان، ۱۳۰)

خنک صبح: «تیز اسب» گردون، را در بیتی دیگر، «خنک صبح» می‌نامد:

در ده رکاب می که شعاعش عنان زنان بر خنگ صبح برقع رعنا برافکند

(دیوان، ۱۳۳)

زرد پاره: گاهی هم، خورشید از نظرخاقانی، تکه پارچه زردی است که بر کتف کبود آسمان -

همچون نشان زرد بر جامهٔ یهودیان - نقش بسته است:

گردون یهودیانه به کتف کبود خویش آن زرد پاره بین که چه پیدا برافکند

(دیوان، ۱۳۳)

سلطان یک سواره: در بیت زیر، «تیز اسب» اوستا را «سلطان یک سواره» گردون می‌نامد

که برای راندن برودت و تیرگی، به جنگ زمستان می‌شتابد:

سلطان یک سواره گردون به جنگ دی بر چرمه تنگ بندد و هرا برافکند

(دیوان، ۱۳۶)

و در بیت دیگر، خورشید را «شاه یک اسبه» خطاب می‌کند:

شاه یک اسبه، برفلک، خون ریخته دی راه نیست شک

آنک سلاحش یک به یک بر قلب هیجاریخته

(دیوان، ۳۶۹)

طاووس آتشین پر: در نقشبندی خیال خاقانی، آسمان قفسی آبگون، و خورشید، طاووسی

آتشین پر است که از پرگشودنش بر آفاق آذین می‌بندد:

در آبگون قفس بین، طاووس آتشین پر کز پرگشادن او، آفاق بست زیور

(دیوان، ۱۹۱)

شاعر ساحر، در دو بیت زیر، حرکت نجومی یکساله خورشید را از برج حمل حوت و آغاز

دوباره حرکتش را از حمل، به گونه‌ای معمّوار چنین مورد اشاره قرار می‌دهد:

از حرف صولجان فش، زیرش دو گوی ساکن آمد چو صفر مفلس، در صفر شد توانگر

یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد کرد اعتدال بر وی بیت‌الشرف مقرر

(دیوان، ۱۹۱)

دانش نجومی و حضور ذهن خاقانی در به کارگیری دانسته‌ها و محفوظاتش اعجاب‌آور و

تحسین‌برانگیز است. در دو بیت اخیر، منظور از حرف صولجان فش، حرف «یا» و مقصود از دو

گوی ساکن، دو نقطهٔ زیر «یا» است و نیز به این امر که «یا» نشانهٔ «حوت»، آخرین برج و

«صفر» نشانهٔ «حمل»، اولین برج است، نظر دارد. خورشید، مسافر یکساله‌ای است که در آخرین

منزل؛ یعنی حوت، صفروار و مفلس شده است؛ اما همین نقطه شروعی مبارک و توانگرانه در پی دارد که با رفتنش به «حمل»؛ یعنی آغاز بهار، آشکار خواهد شد.

شاهد طارم فلک: زیبایی و درخشش خورشید، «او را شاهد طارم فلک» نموده است. این زیبا روی آسمانی، با پایان شب، از دست دیو هفت سر شب رهایی یافته، به شکرانه این رهایی، اشعه زینش را - که چون سکه‌های طلای ناب، ارزشمند است - نثار هر روزن و دریچه می‌نماید:

شاهد طارم فلک، رست ز دیو هفت سر ریخت به هر دریچه، افجه زرش سری
(دیوان، ۴۱۹)

خورشید کسری تاج: در سروده‌ای در مدح جلال‌الدین محمد شروانشاه اخستان بن منوچهر، ترکیب اخیر را به گونه‌ای به کار می‌برد که هم خورشید و هم ممدوح خورشیدگونه و تاجدارش، منظور نظر واقع می‌شود:

خورشید کسری تاج بین، ایوان نو پرداخته یک اسبه بر گوی فلک، میدان نو پرداخته
(دیوان، ۳۸۷)

آتشین کاسه:

آن آتشین کاسه نگر، دولاب مینا داشته این آب کوثر کاسه تر، و آهنگ دریا داشته
(دیوان، ۲۸۴)

یوسف گردون نشین: با آوردن این ترکیب، خورشید را از نظر زیبایی به یوسف و از لحاظ آسمان نشینی، به عیسی مانند کرده است. این شاهد یوسف وش - که همخانه عیسی است - در برج «دلو» فرود آمده است:

آن یوسف گردون نشین، عیسی پاکش هم قرین در دلو رفته پیش از این، تلخاب دریا ریخته
(دیوان، ۳۷۹)

یوسف زرین رسن: با تشبیه خورشید به یوسف و تلمیح به داستان یوسف - زلیخا و با تصویرگری اشعه‌های زرین آفتاب که بسان طنابی طلایی، او را از چاه دی ماه نجات داده است، حد اعلا‌ی هنر شاعر به نمایش گذاشته می‌شود:

از چاه دی، رسته به فن، این یوسف زرین رسن وز ابر مصری پیرهن، اشک زلیخا ریخته
(دیوان، ۳۷۹)

زرین صدف: در بیت زیر، خورشید به صدف زرین، ابر به نهنگ و دانه‌های باران به لؤلؤ لالا تشبیه شده است:

باز از تف زرین صدف، شد آب دریا بیخته ابر نهنگ آسا ز کف، لؤلؤی لالا ریخته
(دیوان، ۳۷۹)

سلطان چرخ: در بیتی دیگر، خورشید را در هنگام غروب، به اسبی مانند کرده که در جمع سیارگان، «سلطان چرخ» بوده و عنان به مغرب کشانده است.
با این توصیف، بار دیگر توجه تلویحی شاعر به عنوان اوستایی خورشید؛ یعنی «تیز اسب» نمایان می‌شود:

دوش چو سلطان چرخ، تافت به مغرب عنان گشت ز سیر شهاب، روی هوا پر سنان
(دیوان، ۳۵۰)

لعاب گوزن: تشبیه نخستین پرتو آفتاب به لعاب گوزن از دیگر کاربردهای شاعر است:
بر کوه چون لعاب گوزن اوفتد به صبح هویی گوزن وار به صحرا برآورم
(دیوان، ۲۴۳)

خنجر و خنجر زر:

صبح از حمایل فلک، آهیخت خنجرش کیمخت کوه، ادیم شد از خنجر زرش
(دیوان، ۲۱۵)

برقع زر: شخصیت بخشی به صبح و مانند کردن آفتاب به «برقع زر»ی که رخسار شاهد صبح را پوشانده، تصویری بدیع و زیباست که گواه وسعت دامنه خیال‌پردازی خاقانی است:
رخسار صبح را نگر از برقع زرش کز دست شاه عید جامه عیدیست در برش
(دیوان، ۲۲۱)

عود سوخته: استفاده از ترکیب «عود سوخته»، برای خورشید و مخصوصاً در تقابل با دندان سپید کردن، کاری بکر و بی‌سابقه است:
مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش
(دیوان، ۲۲۱)

صاع عید: در ادامه بیت پیشین، بیتی می‌آورد که در آن با تلمیحی ظریف، خورشید را به صاع عید تشبیه می‌کند:
مرغ سحر شناعت از آن زد چو مصریان کان صاع عید دید بیمار سحر درش
(دیوان، ۲۲۱)

چتر زرین:

چتر زرین چون هوا بگرفت گویی بر فلک عکس شمشیر شد سلطان نشان افشانده‌اند
(دیوان، ۱۰۶)

خاقانی، علاوه بر کاربرد جداگانه «ماه» و «خورشید»، گاهی، بسیار استادانه، این دو دلدادۀ آسمان را در کنار هم و در یک بیت می‌آورد:

ماه نو را چون حمایل جفته پیکر ساختند
کان حمایل هم برای قرصه خور ساختند
(دیوان، ۱۱۲)

دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند
قرص خور مصروع از آن شد کز حمایل باز ماند

و نیز:

صبحدم از اختران نثار زر آورد
(دیوان، ۱۴۸)

در تتق آفتاب چون مه نو دید

همچنین:

مهرة زرین مهر کرد نهان در دهان

شام مشعبد نمود حقه ماه و به لعب

ناچرخ زرین مهر کرد پدید آسمان
(دیوان، ۳۵۰)

چون سیر زر مهر گشت نهان زیر خاک

در بیت زیر، «خورشید» و «ماه» را دو قرص گرم و سرد آسمان معرفی می‌کند:

هر دو قرص گرم و سرد آسمان آورده‌ام
(دیوان، ۲۵۴)

هین صلا ای خشک پی پیران تر دامن که من

با توجه به شواهد ارائه شده، به این نتیجه دست می‌یابیم که خاقانی، بیش از هر شاعر دیگر به اجرام آسمانی، بویژه «ماه» و «خورشید»، دل داده و عنایت داشته است و از این بابت، بی‌تردید این شاعر بالانگر و بالا نظر، سرآمد اقران خویش است.

منابع:

- ۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین. (۱۳۶۷). *دیوان*، دکتر قاسم غنی، بی‌نا، چاپ دوم.
- ۲- خاقانی شروانی. (۱۳۶۸). *دیوان*، دکتر سیدضیاءالدین سجادی، تهران: زوار، چاپ سوم.
- ۳- دهخدا، لغت نامه.
- ۴- مصفا، ابوالفضل. (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات نجومی ایران*، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۵- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: سروش، چاپ دوم.

SID



سرویس های
ویژه



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



عضویت در
خبرنامه



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛
شبکه های توجه گرافی
(Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین آموزش استفاده از
وب آوساینس



کارگاه آنلاین مقاله روزمره انگلیسی